

## در وصف طبیعت هندوستان و دانشگاه شننتی نیکی تن

به قلم استاد سعید نفیسی

گردآوری و تدوین دکتر غلام محمد (تبعه هندوستان)

مملکتی که امروز در جغرافیا به اسم هندوستان خوانده می شود، فی الحقیقه خود اقلیمی است که بیش از سه برابر ایران است و به اندازه دو ثلث تمام اروپا جمعیت دارد. از حیث طبیعت هیچ اقلیمی نیست که با این مملکت برابری تواند کرد و این شبه جزیره بزرگ خود عالمی است جداگانه که در آن تمام آب و هواهای مختلف و تمام مظاهر طبیعت را به جای خود می توان یافت. در این مملکت هم نواحی است که گرمترین هوای خط استوا را در آن توان یافت و هم اراضی است که به سردترین نواحی شبیه است. از انواع مختلف نباتات گرمسیری گرفته تا انواع مختلف گیاهان سردسیری، در هندوستان است. از یک طرف دشت های وسیعی دارد که در تمام سال سبز و خرم و نمونه ای از چمنزارهای دائمی است و از طرف دیگر دشت های بیکرانی است که جز شعاع آفتاب چیزی بر آن نمی تابد و جز رنگ خاک و سنگ در زیر پرتو خورشید، در آن نتوان یافت. در بعضی نواحی جنگل هایی هست که هنوز پای مردم بدان نرسیده و هنوز عوارض آن را هیچ کس ندیده است؛ درختانی است که از چندین هزار سال با پرتو خورشید در ستیز بوده اند و این غماز نامحرم را که سر از هر روزنی درون می کند و بهر ظلمتکده ای می تابد، رخصت نداده اند که رازهای درون ایشان را فاش کند و پرده جاویدان شاخ و برگ ایشان را از رخ زمین برگیرد. در کران این دشت های پهناور، رودهای عظیم روان است که با کمال سکون و آرامش، مانند پیران

خمیده که گذشت زمانه ایشان را از آن چالاکي جواني بازداشته، قدم به قدم این دشت‌های بی‌کران را می‌پیماید و گویی چندین هزار سال است که در میان این دشت‌ها در پی حقیقتی یا در پی مرادی و آرزویی می‌گردند و هنوز بدان اندیشهٔ دلجوی خود نرسیده‌اند. از طرفی دیگر در حاشیهٔ آن جنگل‌های انبوه کوه‌های بلند سر به اوج کشیده‌اند و پیشانی سفید خویش را بر پای آسمان می‌سایند و گاهی نیز با سر انگشت سیمین خود می‌کوشند که پردهٔ گردون را از میان بدرند و سبیکهٔ گداختهٔ خورشید را از آن پرده بیرون کشند. در جنوب شرقی این مملکت وسیع، ایالت بنگاله واقع است که مدّت‌های مدید مملکت مستقلی بود و امروز دشت پهناوری است، تقریباً شامل ۴۸۵/۳۰۶ کیلومتر مربع است و دارای ۷۵ میلیون نفوس. این جلگه که از طرف جنوب در ساحل خلیج بنگاله است، از شمال به جنوب روبرو به پستی می‌رود و تمام اراضی آن از رودهای بزرگ مشروب است و در فواصل آنها رودهای کوچک بی‌شمار روان است.

رود گنگ و رود براهماپوترا را هر یک شعب بسیاری است که از این اراضی می‌گذرند و به همین جهت زمین این مملکت در منتهی درجهٔ حاصلخیزی و در ضمن به واسطهٔ فرط رطوبت ناسازگار است. برنج و تریاک و توتون به مقدار کثیر در این ناحیه به عمل می‌آید، تمام اراضی بنگاله در هر فصل از سال یا برنجزارهایی است که رنگ سبز تیرهٔ آن از دور انظار را خیره می‌کند و یا مزارع بیکرانی است که به فواصل معین خطوط فولادین رودخانه‌ها، مانند تارهای سیم که بر فرش زنگارگون انداخته باشند یا طیف‌های بلور که از میان صحیحهٔ لاجورد بگذرد، در میان این کشتزارها می‌درخشند.

در میان این دشت گاو میش و ببر و فیل فراوان است و هر روز هنگام فرورفتن آفتاب گله‌های گاو میش و فیل در کنار رودها گرد می‌آیند و گاهی نیز هنگام ظهر در روزهای گرم در رودها خود را می‌شویند و بدین وسیله گرمای نیمروز را از خود دفع می‌کنند. در شمال این دشت پهناور قلل هیمالیا از دور مانند دیواری خاکستری رنگ که بالای آن کنگره‌های بلند باشد، گراگرد را فرا گرفته‌اند و هر روز در برآمدن آفتاب کنگره‌های این دیوار زرین و در موقع فرورفتن خورشید در آب‌های خلیج بنگاله خون‌آلود می‌شوند، مانند بیماری که بامداد از بیخوابی شب چهرهٔ او زرد رنگ و شامگاه از اثر دارو گونه‌های وی نیلگون شده باشد. در این دشت وسیع مردمی زندگی می‌کنند که دارای تاریخ بسیار قدیمند و تمدن‌های

گوناگون را در ضمن تربیت‌ها و عادات مختلف در خود جمع کرده‌اند.

در ۱۳۲۸ کنفرانسی از صلح‌جویان در هندوستان تشکیل شد. مرا برای شرکت در آن دعوت کردند و نخستین سفر من به هند بدین گونه پیش آمد. جلسات این کنفرانس در شهرهای مختلف هند تشکیل می‌شد و از آن جمله می‌بایست چند روزی هم در شنتی نیکی تن در خانه مسکونی تاگور جلساتی داشته باشیم. روز سه شنبه هشتم آذرماه ۱۳۲۸ از کلکته به آنجا رفتم و تا روز هفدهم ده روز در آنجا بودم. هشت سال از مرگ این پیامبر ادب گذشته بود. در خانه بسیار زیبا و با صفای وی پسرش که نقاش هنرمندی بود و نوه پسری وی از ما پذیرائی کردند.

دانشگاهی که تاگور در آنجا تأسیس کرده بود، ما را در آغوش گرفت و جلسات کنفرانس در تالار پذیرائی وی، صبح و عصر تشکیل می‌شد. همه جا این مرد بزرگوار زنده‌تر از آنچه کسی تصور بکنند، بود. گویا رو به سوی آسمان پرواز می‌کرد و همه جا با من بود. هر یک از یادگارهای وی به زبانی دیگر با من سخن می‌گفت. تصور می‌کنید چنین مردانی هرگز بمیرند؟ مرگ برای کسی است که نابود شود. اما تاگور نابود نشده بود و هم چنان در آنجا بود، چنانکه در همه جای دیگر هم بود و امروز نیز در هر جا که نامی از او ببرند هست. در آن ده روزی که در شنتی نیکی تن بودم و شب‌های آرام‌بخش بنگاله را در زیر چادری در میان چمن و در آغوش هوای بسیار معتدل مستی‌فزای می‌گذراندم، بامداد که هوا از نخستین روشنائی روز سیم‌اندود می‌شد، دختران زیبای بنگالی و جوانانی که در دانشگاه تاگوریه کسب‌دانش و هنر سرگرم بودند، سرودگویان و پای‌کویان و دست‌ان‌سرایان از برابر چادر می‌گذشتند و مرا مزده فرا رسیدن روز دیگری می‌دادند. این یادگارهای جان‌بخش هرگز مرا رها نکرده است. روز چهارشنبه ۲۸ دیماه ۱۳۲۸ که در راه آهن از شهر بنارس به شهر پتنه، بار دیگر به آنچه در شنتی نیکی تن گذشته بود، می‌اندیشیدم. این آیات را مرتجلا بر روی کاغذ آوردم و اینک جای آن دارد که آنها را ترجمان خاطرات این سفر بکنم:

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| هر طرفش دلبر حورا و شیست   | شنتی نیکی تن چو بهشت خوشیست |
| دلشدگان را دهد از عشق یاد  | نغمه مرغان سحر بامداد       |
| هدیه ایزد به سوی مردمیست   | قطره شبنم که به روی زمیست   |
| جلوه کند با همه نقش و نگار | هر گل نورسته که بر شاخسار   |

تازه عروسیست که برخاستست  
 وین گل چمپا که سفیدست و زرد  
 بس که لطیفست، ز نیر نگاه  
 بوی خوشش راحت جان بخشدت  
 یاسمن از سوی دگر مشک بیز  
 بر سر شاخ آن گل شنگرفگون  
 هر طرفی تازه گلی جلوه گر  
 صبح گهان پیش از آن کافتاب  
 رودزن و چنگ زن و نغمه خوان  
 پای کشان از بر تو بگذرند  
 و آن قد افراشته چون سروناز  
 شاد ز ایام جوانی خویش  
 از چمن آواز برآرد که خواب  
 این همه زیبایی و نقش و نگار  
 دانی از چیست چنین عشوه گر  
 این همه شادی و جوانی و شور  
 زان دم زنده کن شادی فراست  
 این دم جان بخش بود جاودان  
 رابیندرانات تاگور زنده است  
 در بر خورشید خود آراستست  
 دست طبیعت به از این گل نکرد  
 می شود آزرده و از تیغ آه  
 هر چه بخواهی به از آن بخشدت  
 می کند از باد سحر جست و خیز  
 چون دل عشاق بود پر ز خون  
 بوسه بیابد ز نسیم سحر  
 رخ بنماید به کس از جای خواب  
 دخترکان و پسران جوان  
 مژده شادی به جهان آورند  
 روی مهش درد ترا چاره ساز  
 مست هم از عشق نهانی خویش  
 بس کن، کاینک بدمید آفتاب  
 وین همه گل در طرف جویبار  
 از چه کند عشوه به هر رهگذر؟  
 کین جا بینی تو ز نزدیک و دور  
 کین جا فرمانش به هر سو رواست  
 زانکه بهر گوشه و در هر مکان  
 نور وی از هر سو تابنده است

در سفری که تاگور به ایران آمد روزنامه ایران که مهم ترین روزنامه آن روز و روزنامه نیم رسمی از من خواستار شد تاگور را بخوانندگان ایرانی معرفی کنم. یک سلسله مقالاتی از من از شماره ۳۷۸۹ مورخ هفتم اردیبهشت ۱۳۱۱ تا شماره ۳۸۰۱ آن چاپ شد. امسال صدمین سال ولادت این پیامبر ادب را در همه کشورهای جهان جشن می گیرند، مناسب دیدم آن مقالات را بار دیگر در این اوراق چاپ کنم.

طهران - ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰

سعید نفیسی